



# خاستگاه فمینیسیسم در ایران

گفت‌وگو با  
محمد رضا  
زیبایی نژاد  
سید علی متولی

حجت‌الاسلام محمدرضا زیبایی نژاد مدیر «دفتر مطالعات و تحقیقات زنان» است. شاید به جرئت بتوان گفت تنها مرکزی که به طور جدی و تا جای ممکن، فارغ از مناسبات اداری طویل، در حوزه مسائل زنان فعالیت کرده و اتفاقاً خروجی‌های مهمی نیز داشته، همین دفتر است. این دفتر در سال‌های گذشته کوشیده است با فاصله گرفتن از سیاست‌زدگی‌ها، بر روی مسائل زنان به طور جدی، متمرکز شود. برای این مصاحبه، مسافر قم شدیم و گفت‌وگویی صمیمانه و مفصل با ایشان داشتیم؛ گفت‌وگویی که با طعم‌گذاری بر تاریخ معاصر، شیرین‌تر و شیواتر نیز شد.

گفت‌وگو را با تعریف فمینیسیسم آغاز می‌کنیم و اینکه چه جریان‌هایی را می‌توان فمینیستی تلقی کرد؟

فمینیسیسم به معنای اعتقاد به قرار گرفتن زنان در وضعیت فرودست و تلاش برای رفع این فرودستی و رسیدن به برابری جنسیتی و حقوقی زن و مرد است. در موج اول فمینیسیسم، فمینیست‌ها فقط به دنبال ابعادی از برابری زن و مرد بوده‌اند و برابری آنها در حوزه مشارکت اقتصادی و سیاسی بودند؛ مثلاً در اروپا خواهان به رسمیت شناخته شدن مالکیت زنان بودند. فمینیسیسم رای انسانی را مصدر تصمیم‌گیری می‌داند و در این دیدگاه حرف آخر را انسان می‌زند؛ بنابراین اگر کسی علم دفاع از حقوق زنان را با نام حاکمیت خداوند بلند کند نمی‌توان به او فمینیست گفت و بر این اساس جریان فمینیسیسم را باید از جریان دفاع از حقوق زن جدا کرد؛ گرچه فمینیست‌ها می‌کوشند برای خودشان گذشته‌سازی کنند و تاریخ مبارزات زنان در دفاع از حقوق خود را فمینیستی تلقی کنند. فمینیسیسم زاینده عصر مدرنیته است، اما اگر بخواهیم عمیق‌تر جریان فمینیسیسم نباید آنچه را که به طور طبیعی در بستر مدرنیته متولد می‌شود فمینیستی تلقی کرد؛ برای مثال جریان مدرنیته یعنی تحول و تغییر در سبک زندگی منجر شد و در این میان زنان نیز از آن تأثیر پذیرفتند و پندارها، رفتارها و مطالباتشان تغییر کرد؛ با این حال این تغییر متأثر از جریان فمینیسیسم نبود، بلکه زاده تحولات تجددگرایی و مدرنیته بود.

فمینیسیسم محصول مدرنیته است و آرمان‌ها و فعالیت‌های آن با مناسبات عالم مدرن هماهنگ است. بسیاری از آنچه فمینیست‌ها مطالبه می‌کنند برخاسته از متن فرهنگ مدرن است و بسیاری از بسترهای آن قبلاً و با مدرنیته به وجود آمده است؛ بنابراین نمی‌توان آن را از مدرنیته تفکیک کرد. قطعاً این‌طور است. فمینیسیسم زاده جریان مدرنیته است و با تفکیک این دو از هم، بعضی از آموزه‌های مدرن به صورت پیش‌فرض در میان فمینیست‌ها پذیرفته می‌شود؛ با این حال جریان‌های دیگر زاده مدرنیته هم وجود دارند که مخالف فمینیسیسم‌اند؛ مانند برخی نحله‌های جریان لیبرال‌دموکراسی که خود محصول مدرنیته است. ویلیام گاردنر، یکی از متفکران نومحافظه‌کار، طرفدار جریان نولیبرال، نیز خانواده‌گرا و منتقد فمینیسیسم است؛ بنابراین در درون مدرن مناسباتی وجود دارد که، جریان سوسیال‌دموکراسی را از لیبرال‌دموکراسی جدا می‌سازد و در واقع تفاوت‌هایی را ایجاد می‌کند که این تفاوت‌ها نیز تمایز جریان‌های زاده آن را در پی دارد. بر این اساس اگرچه فمینیسیسم محصول مدرنیته است، به دلیل تفاوت‌های یادشده باید این دورا از هم تفکیک کرد.

برای بررسی فمینیسیسم در ایران با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، به سراغ دوره مشروطه می‌رویم که طی آن انجمن‌ها و نشریاتی ایجاد شدند که بر آموزش مادران برای تربیت فرزند تأکید می‌کردند، اما مطالبات اولیه زنان در این دوره به هیچ وجه فمینیستی نبود، بلکه رنگ و بوی ضد استعماری و ضد استبدادی داشت؛ مانند رویداد منجر به قتل گریبایدف، نهضت تنباکو و کمک‌های مالی برای تأسیس بانک ملی. این انجمن‌ها و نشریات با چه هدفی تأسیس شدند؟ آیا حرکتی خودجوش بودند؟ به علاوه آیا آنها مطالبات فمینیستی داشتند؟ برای تحلیل جریان‌های فعال زنان در دوره مشروطه، که چند دهه پس از شکل‌گیری فمینیسیسم موج اول بود، چند نکته را باید در نظر گرفت؛ نکته اول، بررسی تحولات اجتماعی سال‌های قبل از شروط، یعنی از ابتدای دوره قاجار، نکته دوم، آشکار کردن این مسئله است که تحول وضعیت زنان، به‌ویژه از زمان مشروطه به بعد، تا چه حد متأثر از جریان مدرنیته و فمینیسیسم بود. حکومت قاجاریه در سال ۱۷۹۶/۱۷۹۶ تا ۱۷۹۸ تا ۱۷۹۸ م رخ داد. طی این ده سال تحولاتی در قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه طی سال‌های ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۸ م رخ داد. طی این ده سال تحولاتی در قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه اتفاق داد که تدوین قانون اساسی با محوریت حقوق بشر، تأسیس پارلمان و تغییر سلطنت به جمهوری از آن جمله است. این تحولات هم‌زمان با آغاز سلسله قاجاریه بود؛ بنابراین ایده سیاسی مدرن آرام آرام از فرانسه به کشورهای اروپایی و

**بنابراین اگر کسی علم دفاع از حقوق زنان را با نام حاکمیت خداوند بلند کند نمی‌توان به او فمینیست گفت و بر این اساس جریان فمینیسم را باید از جریان دفاع از حقوق زن جدا کرد؛ گرچه فمینیست‌ها می‌کوشند برای خودشان گذشته‌سازی کنند و تاریخ مبارزات زنان در دفاع از حقوق خود را فمینیستی تلقی کنند**

سپس به نقاط دیگر از جمله ایران وارد

شد؛ حتی روسیه که فاصله بسیاری با این کشور داشت به شکل

سوسیال‌دموکراسی تحت تأثیر این جریان قرار گرفت.

تقریباً ۴۲ سال بعد، یعنی حدود سال ۱۲۱۸ و در زمان سلطنت محمدشاه مدارس جدید در ایران

تأسیس شد؛ البته قبل از تأسیس مدارس جدید در ایران هم پسرها و هم دخترها تحصیل می‌کردند، اما این

تحصیل فراگیر نبود و به شکل سنتی بود. تأسیس مدارس جدید در آن دوره از ارومیه آغاز شد و سپس به تهران هم

رسید. بیشتر این مدارس از ارمنی‌ها تأسیس می‌کردند و حساسیت جامعه اسلامی به گونه‌ای بود که این مدارس روی خوش

نشان نمی‌دادند. این مدارس را بیشتر میسیونرهای مذهبی راه‌اندازی می‌کردند و در این مدارس، آموزش، تحصیل و حتی تغذیه

رایگان بود.

تا سال ۱۲۵۰ هیچ مسلمانی به مدارس جدید وارد نمی‌شد، اما در این سال، یعنی زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه، این شاه قاجار در سخنرانی

خود از این مدارس حمایت کرد. پس از آن بود که تعدادی از دختران ده‌الی پانزده‌ساله وارد مدارس دخترانه جدید شدند؛ بنابراین یک پایه در تحلیل

مسائل نوظهور زنان در عصر مشروطه که شما با عنوان جریان‌های فمینیستی از آن یاد می‌کنید تأسیس مدارس دخترانه به سبک جدید بود. روحانیت

و جامعه مذهبی در برابر این مدارس بسیار مقاومت نشان می‌دادند. نورالهدی می‌گوید که از مؤسسان انجمن نسوان وطن‌خواه بود و تا حدی هم روحیات

سوسیالیستی داشت، برای راه‌اندازی مدارس دخترانه بسیار تلاش کرد و توانست خود را به هم تأسیس کند که البته با مخالفت و نیز هجوم مردم تعطیل

شد؛ از این رو او نامه‌ای به شیخ فضل‌الله نوری نوشت و در آن چنین گفت: «ایضا شایسته است که شما خودتان دخترها و زن‌هایتان را به مکتب‌خانه زیر دست

ناسحرم می‌فرستید تا درس بخوانند، ولی زمانی که ما مدرسه‌ای تأسیس می‌کنیم که همه زن هستند و آموزش‌های مذهبی هم می‌دهند و قرآن می‌خوانند، شما

مخالفت می‌کنید، علت چیست؟»

این نشان می‌دهد که روحانیت از رویداد در حال وقوعی آگاه شده بود، اما نمی‌توانست آن را به طور تفصیلی تحلیل کند. آنها می‌دانستند که زمانی که دختران

مسلمان به این‌گونه مدارس بروند، پس از مدتی روحیاتشان تغییر می‌کند، رفتار جلوه‌گرانه پیدا می‌کند به تدریج افکار غربی را می‌پذیرند و از احکام شرعی انتقاد

می‌کنند. در فعالان قضیه کشف حجاب در دوره رضاخان، از قرائن حکم‌نویسی و تفکر علمی در

پایه دیگر بحث مسائل زنان را باید در اعزام دانشجو به خارج پیگیری کرد. این اعزام تا آنجا که خارج ضرورتاً به معنای اقدام دولت در بورس کردن آنها نیست،

بلکه بسیاری از آنها خود برای تحصیل به خارج می‌رفتند. این دانشجویان در کشورهای اروپایی متوجه فضای جدیدی می‌شدند که نظم دقیقی را ایجاد

می‌کرد، اما در ایران وضعیت آشفته حکومت قاجار به جدایی بخش‌هایی از کشور در زمان فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه منجر شده بود و از همین رو

بی‌هویتی جامعه ایرانی را فرا گرفته بود. این احساس بی‌هویتی و ضعف، در کنار مشاهده نظم اجتماعی حاکم بر کشورهای اروپایی و پیشرفت عینی

صنعتی شیفتگی دانشجویان را در پی داشت. آنها که به دلیل ضعف تحلیل با خلا در نگرش‌های سنتی‌شان مواجه شده بودند، در بازگشت به ایران،

بنیان‌گذار جریان‌هایی مانند لژهای فراماسونری می‌شدند. در زمان ناصرالدین‌شاه گروهی از تحصیل‌کردگان غرب در زمان ناصرالدین‌شاه برای

تأسیس چنین لژها و انجمن‌هایی درخواست مجوز کردند که با مخالفت روبه‌رو شدند و در نتیجه به فعالیت‌های زیرزمینی روی آوردند.

آخوندزاده و میرزا ملک‌خان، که ظاهراً ارمنی‌زاده بود، اما گفته‌اند پدرش، که متولد جلفای اصفهان بود، به اسلام گروید، بنیان‌گذار لژهای

فراماسونری در ایران بودند. آنها جز کسانی بودند که غرب‌گرایی را در ایران مطرح می‌کردند. نکته جالب این است که برخی از

زنان نیز عضو این انجمن‌ها بودند یا حداقل در آنها رفت‌وآمد می‌کردند؛ برای مثال ظاهراً دو تن از دختران ناصرالدین‌شاه

عضو انجمن اخوت، که گرایش‌های صوفیانه داشت، بودند. کسانی هم وجود داشتند که گرایش فراماسونری

داشتند، ولی از مریدهای صفی‌علی‌شاه محسوب می‌شدند. دختران ناصرالدین‌شاه نیز از درویش‌های

صفی‌علی‌شاهی بودند. عکس یکی از این دختران موجود است که با لباس درویشی، گیس و کلاه و شمایلی بدون حجاب در خیابان‌ها با قندیل‌های درویشی در

حال رفت‌وآمد بوده است. این در حالی بود که، این مسئله در آن زمان اصلاً معمول نبود.

آن زمان اصلاً معمول نبود.

**جریان‌های فمینیستی حتی در حال حاضر**

**بلندگوی مطالبات زنان جامعه نیستند؛**

**زیرا آنچه زنان در زندگی روزمره با آن مواجه**

**هستند با مطالبات فمینیستی تفاوت دارد.**

**در عصر مشروطه نیز وضعیت همین‌گونه بود**



آنهايي حجاب در جلسه‌هاي اين انجمن‌ها حاضر مي‌شدند. يکي از کساني که اولين انجمن زنانه را راه‌اندازي کرد، «محترم اسکندري» بود. پدر اسکندري از مؤسسان اولين لژهاي فراماسونري بود. محترم اسکندري در دوره جواني به اين انجمن‌ها رفت و آمد مي‌کرد و در بحث‌هايي که درباره جوامع مدرن و مسائل زنان مطرح بود شرکت مي‌نمود. پايه ديگر در اين بحث شکل‌گيري بايبت و بهائيت است. در دوره حکومت محمدشاه به سال ۱۸۴۴م سید علی محمد باب ادعای بايبت کرد، اما بعد از دو الي سه سال اعدام شد. بعد از وي و به فاصله چند سال حسين علي نوري، نایب سید علی محمد باب، که به بها، الله مشهور بود، رهبري جريان بايبت را به دست گرفت. باب هفده الي هجده نایب داشت که به اصحاب سر معروف بودند. يکي از اين افراد، زنی به نام قره‌العین بود. در اولين کنگره بهائيان، که به منظور تنظيم سياست‌هاي آتی‌شان که در چادري در بدشت (به‌دشت) برگزار شده بود، ناگهان قره‌العین بدون حجاب و با آرايش وارد شد. نظر او اين بود که تا حالا شريعت محمدی احکام را مشخص مي‌کرد، اما اکنون اين شريعت نسخ شده و شريعت بعدی هم که همان بهائيت است، احکامش تبیین نشده، بنابراین در دوران فترت یعنی فاصله بين دو شريعت به سر مي‌بريم و عمل به هيچ حکم شرعی واجب نيست. همان‌جا اختلافی نيز بين اصحاب به وجود آمد و با دفاع حسين علي بها، الله از قره‌العین و نظر او قائله به سود نسخ شريعت مختومه گرديد.

جريان بايبت طی تاريخ خود را جريان روشنفکري معرفی مي‌کرد و کساني که بعداً جز، فعالان زنان بودند مانند «صديقه دولت‌آبادی» - که وصيت کرده بوده هيچ نمازخوان و باحجابي حق ندارد بالای سر جنازه او بيايد - به بايبت گرايش داشته‌اند. جريان بايبت و بهائيت عامل مهمی در بررسی تحولات مسائل زنان پس از مشروطيت محسوب مي‌شود؛ زيرا با زير سؤال بردن احکام شرعی، رابطه بين زن و مرد را به چالش کشيد و پس از برقراري نظام مشروطيت بعضی از زنان پيرو بهائيت مانند طاهره خانم (خانم دانشمند) در نشریات قلم مي‌زدند و احکام شرعی را زير سؤال مي‌بردند.

در سال‌هاي نزديک به مشروطه زنان فعاليت‌هايي را انجام دادند که به هيچ وجه گرايش فمينيستي نداشت؛ مانند قضيه گريبایف، جنبش نان، تأسيس بانک ملی، گروه مسلح زينب باجی در تبريز که در بسياری مواقع هوشيارانه و همراه مردم و علما عليه ظلم حکومت مبارزه مي‌کردند؛ نظير قضيه جنبش نان که به انبارهاي والي تبريز - که در آنها گندم را احتکار کرده بود - حمله و گندم را بين مردم توزيع کردند. اين اقدامات گرايش‌هاي فمينيستي و زنانه نداشت، بلکه هوشيارانه و متناسب با نيازهاي جامعه بود. جالب است که فمينيست‌ها اين فعاليت‌ها را به دوره کودکی حرکت زنان متعلق مي‌دانند که هنوز به حقوق خود واقف نشده بودند و مطالبات عمومي را مطرح مي‌کردند. با اين حال فعاليت‌هاي ديگري مثل تأسيس بعضی از انجمن‌ها و روزنامه‌هاي زنان نيز انجام شد که البته باز دو ميان آنها حرکت‌هاي خوبی ديده مي‌شد؛ مانند آموزش‌هاي لازم برای تربيت فرزند يا مبارزه‌هاي ضد استعماري، اما زمانی که اين انجمن‌ها از نمايندگان مجلس درخواست کردند فعاليتشان قانونی شود، نمايندگان مجلس به جز، تقی زاده با آن مخالفت کردند. شما اين حرکت‌ها را چگونه تحليل مي‌کنيد؟

برای تحليل اين مسائل ابتدا بايد جنبش مشروطه قبل از مداخله سفارتخانه‌ها، یعنی آن مشروطه‌اي که در رأس آن علما قرار داشتند، را از مشروطه‌اي که روشنفکران در رأس آن بودند تفکيک کرد. در زمانی که روحانيت در رأس اين جنبش قرار داشت فعاليت‌هاي زنان با محوريت دين و با عرق ملی انجام مي‌شد، اما در مقطع بعد که سفارتخانه‌هاي خارجی در جنبش مداخله کردند و روشنفکران، رهبري آن را از روحانيت گرفته‌اند با هم زنان حضور داشتند، ولی روند تغيير يافت؛ برای مثال عده‌اي از آنها در اعتراض به فلاکت اقتصادی‌شان به سفارت انگليس رفتند و در آنجا چادر و روسري هاپشان را در آوردند. آنها می‌خواستند با اين کار نشان دهند که آن قدر به ما فشار آمده است که حجابمان را کنار گذاشته‌ايم. اين گونه بود که انحرافي که فعاليت اجتماعی زنان جزئی از کل جريان اجتماعی و متناظر از آن بوده، يعنی زمانی که محوريت خود آگاهی اجتماعی، دين و کشور بود، فعاليت زنان نيز، که جزئی از جامعه بودند، با محوريت دين و عرق ملی انجام مي‌شد، اما پس از انحراف در جنبش اجتماعی کل، جنبش زنان نيز انحراف پيدا کرد. در هر صورت در عصر قاجار جنبش زنانه به معنای جريان جنسیتی متمایز از جنبش عمومي به آن معنا که زنان، مسائل خود را مطرح کنند، وجود نداشت. نکته ديگر اين است که با وجود اینکه معتقدم بايد با نگاه انتقادی به جريان دفاع از حقوق زنان در عصر مشروطه نگاه کرد اما به اين معنا نيست که اين جريان هر کاری کرد اشتباه بود. زنان روشنفکر نيز در همان جامعه زندگی مي‌کردند و تحقيرهايی که بر اثر انعقاد قراردادهای ترکمن‌چای، گلستان و پاریس و جدا شدن بخش‌هايی از کشور به رويحیه ملت ايران وارد شده بود را احساس مي‌کردند. از آنجا که حس ميهن پرستانه آنها به جوش آمده بود و حاکميت ارضی ايران و هويت ملی برايشان مهم بود، به دنبال رفع آن و پيشرفت کشور و استقلال آن و در نتيجه غرور ملی بودند، اما کسب هويت ملی و رسيدن به حاکميت را از کانال الگوهاي جديد که جامعه مدرن، ارائه می‌داد پيگيري مي‌کردند. شايد بتوان وضعيت زنان روشنفکر عصر مشروطيت را با زنان روشنفکر افغانی در زمان کنونی مقايسه کرد. در جامعه افغانستان در بستر نقد طالبان و سنت‌هاي غلط، جريان ليبرال مدافع غرب، ادبيات خودش را با عنوان استاندارد دفاع از حقوق زنان جا می‌اندازد و بسياری از روشنفکران به دليل ضعف تحليل، نگاه ليبرال را پذيرفته‌اند.

اين تفکيکی که شما بين دو حرکت زنان قائل شديد اين پرسش را مطرح می‌کند که آیا می‌توان گفت بخشی از فعاليت‌هاي زنان در آن دوره دقيقاً با بدنه اجتماعی ارتباط داشت و براساس مفاهيم جامعه‌شناختی، جنبشی اجتماعی بود، اما مطالبات فمينيستي هيچ وقت با اقبال اجتماعی روبه‌رو نبود و جنبشی را ايجاد نکرد؛ چون از موضع طبقه متوسط و قشر روشنفکر خارج رفته و دارای تحصيلات غربی مطرح می‌شد؟

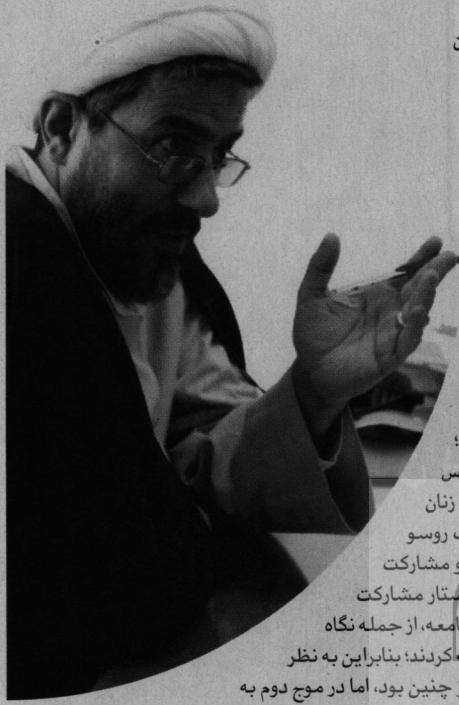
دقيقاً ادعای ما همين است؛ زيرا جريان‌هاي فمينيستي حتی در حال حاضر بلندگوي مطالبات زنان جامعه نيستند؛ زيرا آنچه زنان در زندگی روزمره با آن مواجه هستند با مطالبات فمينيستي تفاوت دارد. در عصر مشروطه نيز وضعيت همين گونه بود؛ حتی به نوعی به وضعيت عراق امروز شباهت داشت؛ زيرا در اين کشور نيز ممکن است گروهی از نخيگان طبقه متوسط مطالبات فمينيستي را مطرح کنند و با فشار به نخيگان سياسی راه را نيز برای اصلاحات قانونی در اين زمينه فراهم سازند و به موفقيت دست يابند، ولی اين موفقيت به معنای هماهنگی آنها با خواسته توده مردم اين کشور نيست. به نظر من مطالبات فمينيستي برای آن کسی که محتاج نان شب است و غصه‌هاي ديگري دارد هدف و خواسته‌ای مهم و اولويت‌دار محسوب نمی‌شود.

در حوزه جامعه‌شناسی تعبيری وجود دارد با عنوان طبقه متوسط که در جامعه مدرن معنا می‌يابد؛ زيرا جامعه‌اي که به سمت شهرنشینی می‌رود چند ویژگی اصلی دارد؛ از جمله اینکه مردم طبقه متوسط آن در نظام آموزشی جديد تحصيل کرده‌اند؛ یعنی آموزش آنها مدرن بوده است و آنها مفاهيم مدرن را پذيرفته‌اند و نيز از نظر شغلی، جز، کارگران يقه سفيد هستند؛ یعنی بيشتر در کارهاي اداری، دفتری و روزنامه‌نگاری مشغول فعاليت هستند و مهم‌تر از همه اینکه سبک زندگی، الگوی مصرف، الگوی اوقات فراغت و فعاليت‌هاي فرهنگی‌شان مدرن است؛ در واقع اين گروه از مردم کسانی هستند که سبک زندگی مدرن و ارزش‌هاي آن را پذيرفته‌اند. اگرچه در کل، گروه کوچکی از جامعه هستند، با اين وجود تأثيرگذارند و به گفته جامعه‌شناس‌ها منشأ تحولات اجتماعی‌اند. مردم اين طبقه مفاهيم غربی را اخذ می‌کنند و می‌کوشند آنها را در جامعه خودشان بازتوليد کنند تا منشأ تغييراتی در جامعه و گذر آن از سنت به مدرنيسم شوند. در مقطع دوم مشروطه نيز، که طی آن پای سفارتخانه‌هاي بيگانه به ميان آمد، رهبري جنبش به دست اين طبقه، به ویژه روشنفکران افتاد.

براساس این گفته شما، در مقطع اول جنبش مشروطه، که به توده مردم تعلق داشت و رهبری آن در دست روحانیت بود مطالبات فمینیستی وجود داشت یا خیر؟ جامعه مذهبی خود را از جریان مدرن سازی کنار می کشید و دغدغه اصلی آن اصلاحات اجتماعی در لوای عمل به احکام دین بود. بنابراین با وجود فعالیت زنان تحصیل کرده متدین در این جنبش، مطالبات زنانه به معنای مدرن آن مطرح نبود. زنان متدین فعال در مقطع اول جنبش مشروطه خود را عضوی از جامعه می دانستند و دغدغه آنها دغدغه عمومی جامعه بود. از این رو نگاه جنسیتی برای آنها معنا نداشت، بلکه دین اولویت اصلی آنها بود.

نسبت بین نظر و عمل جریان های فمینیستی در ایران چگونه بوده است؛ به عبارت دیگر در مقام نظریه پردازی چقدر توانستند نظریه ای بومی برای حل مشکلات داخلی داشته باشند؟ وجه نظری پردازی فمینیست های ایرانی بیشتر غالب بود یا وجه عملی؟

در موج اول فمینیسم در غرب، که در کشور ما نیز چنین بود، جریانی به نام فمینیسم، که از جریان مدرنیته جدا باشد، وجود نداشت، بلکه آنچه وجود داشت نگرش انتقادی به سنت بود. این نگرش انتقادی در زمان دهخدا، میرزاده عشقی، ایرج میرزا و... به انتقاد از حکومت استبدادی و قوانین مدنی، از جمله حجاب دست زد؛ در واقع در این زمان نوعی خودآگاهی مدرن در حال پیدایش بود که به تدریج زمینه مطالبات فمینیستی را فراهم کرد؛ به عبارت دیگر در دوره پیش از رنسانس، یعنی در قرون وسطی پدیده ها در ارتباط با خدا ارزش می یافت و تفسیر می شد، اما پس از رنسانس و قطع ارتباط بین زمین و آسمان، ارزش های معنوی، دیگر ارزش تلقی نمی شدند؛ از این رو باید پدیده های دیگر جانشین آن می شد. در آن زمان ارزش اجتماعی که براساس ثروت بود معنا پیدا کرد؛ یعنی هرکسی که ثروت بیشتری تولید کند، اقتدار، مناصب و وجهه عمومی بالاتری خواهد داشت. این گونه بود که در جوامع غربی ارزشمندی به داشتن ثروت، منصب و پرستیژ وابسته گردید. زمانی که زنان آن جوامع این ارزش ها را پذیرفتند به این نتیجه رسیدند که زن طی تاریخ در موقعیت فرودستی قرار داشت؛ چون صاحب ثروت نبود، اقتدار منصفی هم نداشت؛ نه سرپرست خانه بود و نه منصفی در اجتماع داشت؛ این گونه بود که احساس حقارت تاریخی به زن دست داد؛ بنابراین در موج اول فمینیستی این اتفاق رخ داد و زنان عنوان کردند که ما تحقیر شده ایم و حقوق شهروندی از جمله حق رأی به ما داده نشده است. زنان ژاک روسو می گفت چون خردمندی زنان کمتر از مردان است، واجد حقوق شهروندی نمی شوند و دادن حق رأی و مشارکت سیاسی، اجتماعی و... به آنها درست نیست؛ با این حال زنان چون احساس فرودستی می کردند، خواستار مشارکت سیاسی و مالکیت شدند. در کشور ما نیز همین گونه بود؛ یعنی پس از فراگیر شدن ادبیات مدرن در کل جامعه، از جمله نگاه منفی به مذهب و سنت و در آمیختن سنت و مذهب با یکدیگر، زنان روشنفکر نیز همین انتقادات را زنانه کردند؛ بنابراین به نظر بنده در موج اول فمینیستی در غرب چیزی بیش از جریان تجددگرایی وجود نداشت؛ در جامعه ما نیز چنین بود، اما در موج دوم به طور خاص مطالبات زنانه مطرح شد.



### مراجعات کا موز علوم ساری

پرسش این است که آیا فمینیسم در ایران توانسته است نظریه پردازی کند و نظریه ای بومی برای رفع مشکلات خود مطرح نماید؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید تعریفمان را از فمینیسم ایرانی مشخص کنیم؛ اگر منظور این است که تعدادی از فمینیست ها در ایران گاه بر روی مسائلی خاص دست می گذارند که ممکن است دغدغه اصلی فمینیست های غربی نبوده باشد یا مسائلی که برای فمینیست های غربی مهم بوده است را دنبال نمی کنند. در این حالت به کار بردن عبارت فمینیسم ایرانی درست است؛ مثلاً چه در عصر مشروطه هم اکنون از چند همسری انتقاد شده است. در حالی که چند همسری برای زن غربی و برای فمینیست های غربی اصلاً مطرح نبوده است و این مسئله نشان می دهد که فمینیست های ایرانی ادبیات مدرن را بر وضع ایران تطبیق دادند و از تحقیر زنان در قضیه چند همسری مردان انتقاد کرده اند، اما مثلاً با وجود اهمیت بحث فرزندخواندگی در کشورهای غربی (چون فرزندان حرام زاده و نیز فرزندان ازدواج های متعدد در این کشورها بسیار است و گاهی بیش از ۵۰ درصد جمعیت این کشورهاست) این در جامعه ما اولویت ندارد. از این رو می توان فمینیست های ایرانی را از غربی تاحدودی متمایز نمود؛ با این حال فمینیست های ایرانی روشمندی و اصول تحلیلی خاصی را در پیش نگرفته اند که آنها را از فمینیست های غربی جدا کند. البته آنچه با عنوان فمینیست اسلامی مطرح می شود و می کوشد با رویکرد دینی به مسائل زنان نگاه کند باز دست و پا زدن در ادبیات مدرن است؛ یعنی براساس همان اصول غربی و ادبیات مدرن، اصول اسلامی را بازخوانی می کنند. اگر شما مواج های با فمینیست های داخلی داشته باشید ممکن است آنان اصرار داشته باشند که آنان فمینیست های بومی هستند ولی با نگاهی اجمالی به منشور زنان که در سال گذشته و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری توسط گروه های فمینیستی ایرانی تدوین شد این موضوع آشکار می شود که خواسته های آنها با وضعیت زنان ایرانی همخوانی ندارد و گویی آنها گروهی نا آشنا با جامعه ایرانی می خواهند برای زنان ایرانی منشور بنویسند. در کل به نظر من فمینیسم در ایران، متفاوت از فمینیسم غربی نیست و فمینیست های ایرانی دغدغه و مطالباتشان برآمده از وضعیت جامعه ایران و متمایز از فمینیست های غربی نیست.

جریان بابیت طی تاریخ خود را جریان روشنفکری معرفی می کرد و کسانی که بعداً جزء فعالان زنان بودند مانند «صدیقه دولت آبادی» - که وصیت کرده بوده هیچ نمازخوان و باحجابی حق ندارد بالای سر جنازه او بیاید - به بابیت گرایش داشته اند. جریان بابیت و بهائیت عامل مهمی در بررسی تحولات مسائل زنان پس از مشروطیت محسوب می شود